فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc159002674)

[پیشگفتار 2](#_Toc159002675)

[تکرار تقریر سوم بر مبنای آقای خویی 2](#_Toc159002676)

[نکاتی در تقریر آقای خویی 3](#_Toc159002677)

[نکته اول 3](#_Toc159002678)

[مناقشه به تقریر 5](#_Toc159002679)

[پاسخ مناقشه 5](#_Toc159002680)

[نکته دوم 6](#_Toc159002681)

[خلاصه بحث 7](#_Toc159002682)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

عرض شد که در آیه شریفه نبأ دو مقام وجود دارد؛ مقام اول در منطوق بود که تقریباً در ده محور عمده مباحث مطرح شد و مقام دوم در مفهوم آیه شریفه بود و در این مقام هم گفتیم چند محور است؛

محور اول: مفهوم وصف یا لقب با توضیح و تفسیری که عرض کردیم بود.

در مفهوم وصف هم تقریر اول همان قول و پذیریش مفهوم وصف به نحو مطلق بود.

تقریر دوم؛ تقریر خاصی بود که شیخ فرمودند، گرچه در نهایت خاص نبود و تقریباً همان وجه عامی می‌شد که اجمالاً آن را هم بحث کردیم.

به تقریر سوم رسیدیم که مربوط به فرمایش و مبتنی بر نظریه مرحوم آقای خویی رحمت الله علیه بود.

یک روزی راجع به اصل نظریه ایشان بحث کردیم و آن را نقد کردیم، گرچه شواهد متأخر هم پیدا می‌شود که شاید کمی نظر ایشان از جهاتی هم بشود پذیرفت ولی فعلاً بر همان نقد باقی هستیم.

اما بعد وارد تقریر سوم شدیم که بر مبنای ایشان است و به این شکل هم در کلام ایشان نیامده است مقداری ما بحث را پرورش دادیم و بحث را پروراندیم بر مبنای ایشان.

# تکرار تقریر سوم بر مبنای آقای خویی

تقریر آقای خویی این بود که در وصف نه قائل به‌ عدم مفهوم علی الاطلاق هستیم و نه قائل به مفهوم علی الاطلاق هستیم بلکه می‌گوییم وصف و حتی جاهایی احیاناً باید بگوید لقب هم این وضع را دارند نسبت به مقسم و موصوف بما هو هو نفی حکم می‌کند؛ اکرم العالم العادل، می‌گوید در عالم بما هو هو سنخ وجوب اکرام نیست اما در تقسیمات عالم، عالم فاسق، عالم هاشمی، عالم غیر هاشمی و عالم کذا و کذا نسبت به آن‌ها نفی ندارد

پس مفهوم تامی نیست که بگوید در غیر اینجا چه مقسم و موصوف و چه اقسام و تقسیمات، هیچ جا این حکم نیست این طور هم نیست که از همه ساکت باشد؛ نسبت به تقسیمات ساکت است اما نسبت به مقسم بما هو هو ساکت نیست و آن را نفی می‌کند.

اگر کسی این فرمایش آقای خویی را بپذیرد و دنبال بکند آن وقت خیلی فروعات و آثار زیادی اینجا پیدا می‌شود که مجال نیست به آن‌ها بپردازیم جز بعضی نکاتی که به بحث ربط دارد.

اگر کسی این نظریه را پذیرفت به انضمام یک نکته دیگری که در موضوع هست، به چیزی می‌رسد که نتیجه مفهوم وصف است، نمی‌شود گفت نتیجه مفهوم وصف است تلفیقی از مفهوم وصف است بر مسلک آقای خویی و یک قرینه دیگر نتیجه همان مفهوم وصف را می‌دهد. این تقریر سوم این است.

بنابر مبنای آقای خویی می‌گوییم آیه می‌فرماید: عند مجی خبر الفاسق فیجب التبین، (تعمد هم داریم که شرط برمی‌داریم که بر بحث سایه نیندازد) وقتی خبر فاسق دریافت شد، اگر بخواهی عمدی بکنی و ترتیب اثر بدهی تبیّن لازم است که وجوب طریقی مشروط بود.

# نکاتی در تقریر آقای خویی

این در حالات غیر خبر فاسق دو مطلب هست؛ یکی خبر بما هو هو، با قطع‌نظر از هر منوع و مقسمی، خبر بما هو خبر و یکی هم خبر عادل، می‌خواهیم حکم این دو را معلوم کنیم. اینجا دو نکته حکم اینها را معلوم می‌کند

## نکته اول

حکم خبر بما هو هو، با مفهوم نیم‌بندی که آیت‌الله خویی رحمت الله علیه می‌فرمایند تعیین تکلیف می‌شود؛ مفهوم این، این است که آنجا مفهوم تبین نیست یعنی یک نوع حجیتی در خبر بما هو خبر است، ولی به نحو فی‌الجمله، قیود آن معلوم نمی‌شود؛ اکرم العالم العادل، می‌گوید وجوب اکرام برای عادل است پس در عالم بما هو هو وجوب اکرام نیست، نمی‌خواهد بگوید مفهوم آن یعنی در هیچ قسم مطلقی نمی‌تواند بگوید و ایشان نمی‌گوید که مطلقی درست می‌کند که در هیچ قسمی از انواع عالم وجوب اکرام نیست، اگر این بود اقسام را می‌گرفت و مفهوم تام می‌شد.

می‌گوید وجوب اکرام در عالم بما هو عالم فی‌الجمله نیست یعنی یک جاهایی عالم این حکم را ندارد، آن وقت تعیین فی‌الجمله باید قدر متیقن را گرفت، باید گفت یک جایی عالم فاسق کذا و کذا و چند قید را بیاوریم و بگوییم این قدر متیقن جایی است که مفهوم می‌گوید اینجا وجوب اکرام نیست.

مفهومی که آقای خویی می‌فرماید این است که مقسم بما هو هو این حکم را ندارد نه مقسم با همه شمول و اطلاقش، آن مفهوم تام می‌شود، مفهوم بما هو هو ندارد، این طبیعت مجمله این حکم را ندارد. اما ممکن است در تقسیمات این حکم باشد یا ضد آن باشد.

مفهوم آقای خویی را وقتی در اکرم العالم العادل پیاده بکنیم این است که نوع وجوب اکرام در عالم مطلق و بما هو هو نیست، کجا این وجوب اکرام در عالم نیست؟ اگر توانستی یک قدر متیقن پیدا بکن، آنجا می‌توان گفت وجوب اکرام نیست که مثلاً قدر متیقن عالم فاسق مرتکب کبیره است، یک قدر متیقن باید گرفت که مفهوم دیگر اینجا وجوب اکرام نیست. اگر قدر متیقن داشته باشد.

پس از قدر متیقن این مفهوم حکم را برمی‌دارد نه از مطلق حکم را بردارد.

این نکته را که اینجا پیاده بکنیم این‌جور می‌شود که خبر فاسق، تبین از آن لازم است، مفهوم آن این است که در خبر بما هو خبر فی‌الجمله مواردی هست که تبیّن لازم نیست، این‌ عدم تبین، مستلزم حجیت است، مثل اینکه وجوب تبین مستلزم‌ عدم حجیت است، عدم وجوب تبین، همین که تبین در هنگام عمل لازم نیست، از آن بالملازمه استنتاج می‌شود که یعنی این حجیت است.

تا این اندازه ارزش خیلی بالایی ندارد، در خبرها یک چیزی وجود دارد که حجیت دارد اما آن چیست؟ اگر قدر متیقنی پیدا بکنید عیبی ندارد. منتهی آن خیلی ارزش ندارد، برای اینکه قدر متیقن خبر محفوف به قرینه است که اطمینان پیدا می‌کند و متعدد است.

خبری که عادل است، حکم آن چیست؟ می‌گفتیم عادل که نمی‌تواند مؤثر در عدم حجیت باشد لذا باید گفت خبر عادل حجت است، یعنی همان قدر متیقن اینجا پیدا شد، خبر فی‌الجمله حجت است، با مفهوم فی‌الجمله.

عادل را می‌توان گفت قید عدالت آن را از قدر متیقن بیرون برد؟ خیر عادل قدر متیقن است و عادل نمی‌تواند مانع از حجیت باشد و لذا باید گفت خبر عادل حجت است.

پس فی‌الجمله را با مفهوم به دست می‌آوریم و آن قدر متیقن و مورد معین را با آن بیان دوم که می‌گوییم عدالت که نمی‌توان گفت عدالت مؤثر در عدم حجیت است، عدالت اگر نقشی داشته باشد در حجیت است.

مناقشه‌ای که در استدلال مبنای آقای خویی شد این است درست است که عدالت نقشی در عدم حجیت ندارد ولی ممکن است با چیزهای دیگری مقارن بشود؛ چون اگر بخواهیم بگوییم مطلق عادل حجت است باید بگوییم آنجایی که ظن به خلاف هست هم حجت است آنجا که اطمینان نداریم حجت است در تمام اقسام باید گفت یا آنجا که وحدت ندارد، متعدد نیست و واحد است ممکن است با احوال دیگری مقارن باشد که آن‌ها می‌تواند در عدم حجیت مؤثر باشد یعنی خبر عادلی است که خبر او همراه با ظن به خلاف است یا اطمینان ندارد یا صرف واحد بودن است. اینها همه را خود آقای خویی اشاره‌ای به اینها دارند و آقای صدر و عده‌ای دیگر هم اینها را دارند. اما یک حرف دیگری می‌خواهیم در حل این مناقشه بزنیم و در بازگشت به تثبیت این تقریر، روی مبنای آقای خویی، بعضی را عرض می‌کنم.

تقریر سوم را ملاحظه کردید و مناقشات را هم ملاحظه کردید، مناقشات هم روی این فرض سوار است که روی خبر عادل می‌شود احوال متعددی دید که آن را از قدر متیقن بیرون می‌آورد و آن می‌تواند در عدم حجیت مؤثر باشد لذا قرینه لبیه نیست که حتماً حجت است.

سؤال: همین احوال در مفهوم شرط مطرح نیست؟

جواب: سیاقت مفهوم شرط برای این است که همه آن‌ها را کنار بگذارد ولی اینجا این جور سیاقتی نیست فقط چیزی که هست بنابراین نظر می‌گوید در این مقسم و موصوف بماهو هو این کلیت نیست. بیش از این نمی‌گوید.

در شرط یا می‌گوییم خود این شرط و جزاء، این بافت، علیت منحصره را می‌آورد یا علیت منحصره را نیاورد در واقع یک نوع بیانی می‌آورد که از آن استفاده شرط می‌شود. روح آن باید علیت منحصره دربیاید، به حمل شایع باید علیت منحصره دربیاید. منتهی تقریر ممکن است به‌گونه‌ای باشد که مستقیم علیت انحصاری را بیان بکند و ممکن است نباشد.

وصف که علیت انحصاری را نمی‌رساند منتهی اینجا مفهوم فی‌الجمله آقای خویی را با یک چیزی ضمیمه‌ای در مورد کنار هم قرار می‌دهیم نتیجه مفهوم را می‌گیریم. نه اینکه خود این بافت وصفی علیت انحصاری را برساند.

بافت وصفی فقط مقسم بما هو هو را از دایره این حکم بیرون می‌برد و ادامه آن را با قرائن خاصه می‌گوییم.

پس دو چیز در این تقریر ضمیمه شد؛ یکی مفهوم نیم‌بند و دو قرینه خاصه در مورد. نتیجه البته علیت انحصاری می‌شد، این نتیجه مفهوم است.

## مناقشه به تقریر

مناقشات به این تقریر هم روشن است می‌گوییم درست است که قرینه خاصه معنا ندارد، عدالت در عدم حجیت مؤثر باشد، عدالت مانع از حجیت بشود، این معلوم است که نیست اگر هم باشد مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که مؤثر باشد و آن قدر متیقن را مشخص بکند. قدر متیقن را مشخص کردن در نظریه آقای خویی امر مهمی است و خود ایشان این را ادامه نداده است.

## پاسخ مناقشه

به مناقشه پاسخ بدهیم و اصل تقریر را تثبیت بکنیم، سیر بحث به اینجا رسید با این بیان که عرض می‌کنیم.

این بیان بر این نکات مبتنی است که می‌تواند مناقشات را کنار بزند و تقریر را تثبیت بکند.

۱- اینکه مفهومی که آقای خویی قائل هستند ولو قدر متیقن دارد اما مفهوم در همان اکرم العالم العادل این است که عالم بما هو هو، وجوب اکرام ندارد، اگر اکرم العالم العادل باشد. مثال را یکی دیگر می‌گوییم که به بحث ما نزدیک‌تر باشد و آن [این است] که لا یجب یا لا تکرم العالم الفاسق بگیرید، این‌جور بگیریم که به بحث ما نزدیک‌تر باشد، لا تکرم العالم الفاسق، این می‌گوید در عالم بماهوهو این‌ عدم وجوب اکرام نیست، تحریم اکرام نیست، یعنی جواز هست که جواز به معنی الاعم می‌شود.

لا تکرم العالم الفاسق؛ مفهوم آقای خویی در اینجا می‌شود این که در عالم بما هو هو جواز اکرام است نه حرمت اکرام و ما می‌گوییم در قدر متیقن باید باشد، در قدر متیقن از عالم در این مقسم، حرمت اکرام نیست، جواز اکرام است، طبعاً چون اطلاقی در آن نیست، قدر متیقن را باید گرفت. یعنی در قدر متیقن از عالم، (قدر متیقن به تناسب حکم که) جواز اکرام است. مثلاً عالم عادل است.

اگر اطلاق باشد مفهوم تام و تمام می‌شود و مرحوم آقای خویی آن را نمی‌پذیرد وقتی بگوییم بما هو هو علی نحو تسری به همه مصادیق، خلف فرض است پس این که ایشان می‌گوید یعنی مقسم بما هوهو که منطبق بر یک قدر متیقن می‌شود. (نتیجه حرف آقای خویی باید این بشود) غیر از این نمی‌توانند بگویند.

جواز روی طبیعت رفته است ولی در مقام عمل چون می‌دانم آن جور مفهومی ندارد ناچار باید قدر متیقن گرفت.

این یک مطلب که نفی این حکم روی طبیعت آمده است منتهی در مقام تشخیص ناچاریم قدر متیقن را بگیریم.

در اینجا این نکته اول را پیاده می‌کنیم؛ گفته است خبر فاسق یجب تبیّن عنه، مفهوم نیم‌بند آن این است که الخبر بما هو هو لا یجب تبیّن عنه، خبر بما هو هو حجت است. این که آقای خویی می‌گوید این است، منتهی من می‌دانم مفهوم نمی‌خواهد غیر از مناسبات حکم و موضوع قرائن دیگری هم وجود دارد، خبر مطلق مطلق را که نمی‌شود گفت حجت است، باید یک قدر متیقنی گرفت و گفت آن حجت است، علی وجه الاطلاق نمی‌شود گفت حجت است.

این یک مسئله که خبر بما هو هو که منطبق بر یک قدر متیقن می‌شود این حجت است.

## نکته دوم

قدر متیقن را کجا می‌شود گرفت که مصداقی برای آن حجةٌ پیدا بشود

اینجاست که در مناقشات گفته می‌شد که شاید قید تعدد یا اطمینان در آن محفوظ باشد، ما می‌گوییم قید عدم ظن به خلاف یا شرط ظن به وفاق، اینها ممکن است اما اطمینان را نمی‌شود اینجا قید گرفت بگوییم اطمینان جزء قدر متیقن قرار بدهیم نمی‌شود قید گرفت، چرا؟ برای اینکه اگر اطمینان را ضمیمه خبر بکنید، خبر می‌شود ضم الاجل الی الانسان است. خود اطمینان حجت است، ربطی به خبر ندارد، مفهوم می‌گفت خبر فی‌الجمله حجت است، عالم فی‌الجمله جواز اکرام دارد، عالم غیر فاسق جواز اکرام دارد اما بگوییم عنوانی ضمیمه بشود که خود آن مستقلاً موضوع جواز اکرام است در آن مثال، این اسقاط موضوع از موضوعیت است. بگویید در آن مثال که گفت لا تکرم العالم الفاسق؛ مفهوم آن این بود که یجوز الاکرام العالم فی‌الجمله.

این را تطبیق بدهیم بر یک مصداقی از عالم که آن عنوان جواز اکرام را به دنبال خود می‌کشاند بدون اینکه عالم هیچ دخالتی در آن داشته باشد. اینجا لا یجب التبیّن، یعنی حجة الخبر بما هو، بعد قدر متیقن باید بگیریم، قدر متیقن خبری است که موجب اطمینان می‌شود، موجب علم می‌شود.

سؤال: اشکال این چیست؟

جواب: اشکالش این است که این علم و اطمینان ربطی به خبر ندارد، دیگر عنوان خبریت در این مفهوم ساقط شد.

خبر مولد اطمینان نیست، خبر یک واسطه عروض است، آن که حجت است همان اطمینان است، خبر در جایی که علم باشد خبر در حجیت دخالت ندارد، در پیدایش آن تکویناً دخالت دارد ولی در عنوان حجیت نقشی ندارد جز در مقدمات. اگر این درست بشود تحولی در قاعده است.

ظهور این مفهوم این است که این خود آن بما هو هو موضوعیت در حجیت دارد ولو فی‌الجمله. اگر کلام آقای خویی را کسی بپذیرد. بنابر نظر آقای خویی لا تکرم العالم الفاسق، این بود که یجوز الاکرام العالم بما هو عالم که عالم بماند به عنوان مؤثر در این حکم و الا اگر عالم منطبق بر عنوانی شد که در آن عالم نقشی ندارد، نه عالم خاص، منطبق بر عنوانی شد؛ مجاهد فی الله که از آن باب است و ربطی به مفهوم ندارد. این موضوع باید در آن نقشی داشته باشد.

خبر موجب اطمینان یا علم نمی‌تواند در قدر متیقن مفهوم باشد، قدر متیقن را باید با ضمائمی گرفت که نقش موضوع محفوظ بماند. این بزنگاه قصه است. اگر این باشد فی‌الجمله خبر عادل را تنظیم می‌کند که فی‌الجمله می‌شود خبر عادل متعدد. یعنی بینّه. قیود دیگر هم می‌آید؛ ظن به خلاف نباشد، حداقل از آن حجیت بینّه که ظن به خلاف نباشد یا حتی بگوییم ظن به وفاق باشد درمی‌آید. یک چیزی در آیه در حجیت خبر ولو در حد بینّه با این بیان شاید قابل استفاده باشد.

ممکن است کسی بگوید در اینجا نیاز به مفهوم آقای خویی نداریم یعنی آن‌جور مفهومی هست ولی نه به عنوان قاعده کلیه، اینجا یک مناسبات حکم و موضوعی است که می‌گوید این تأکیدی که روی فاسق آورد نشان می‌دهد در آن مقسم و قدر متیقنی در آن مقسم وجوب تبیّن نیست. ولو اینکه حرف کلی آقای خویی را نپذیریم، اینجا یک مناسبات حکم و موضوعی است که آن مفهوم را باید پذیرفت.

این تقریر سوم می‌شود که کسی نگفته است که ما یا بر اساس نظر ایشان به طور کلی یا به خصوص در اینجا بر اساس مناسبات حکم و موضوع یک ویژگی‌هایی وجود دارد که می‌گوید شبه مفهوم اینجا هست. اینجا یک جایی از خبر متیقنی دارد که همان عادل ولو با تعدد باشد، آن اعتبار دارد؛ یعنی قرائنی اینجا وجود دارد که یک شبه انحصاری را می‌شود فهمید.

# خلاصه بحث

عرض ما این است که اگر کسی مفهوم را طبق نظر آقای خویی بپذیرد؛

۱- در آن طبیعت بما هی هی باید یک قدر متیقنی پیدا بکند که طبیعت هم در آن باقی بماند، در آن مؤثر باشد.

۲- اینکه در آن مناقشاتی که می‌گفتید مهم این است که اطمینان را از اینجا بیرون برود و گفته شود آن نقشی در این قدر متیقن ندارد، آن که بیرون رفت یک قدر متیقن پیدا می‌شود و آیه می‌گوید آن معتبر است.

به نظرم چیزی در ذهن آقایان هست که علی‌رغم اینکه مفهوم وصف را قبول ندارند باز اینجا که وارد می‌شوند تقریرها می‌آورند، خیلی راحت می‌شود گفت مفهوم وصف را قبول نداریم، به آیه که می‌رسند چندین تقریر می‌آورند. معلوم می‌شود نکات خاصه‌ای در آیه هست که ما را به سمت یک مفهوم خاص در اینجا می‌برد که در جای دیگر این‌جور نیست.